

کار را بالا برد زیرا تقسیم کار به اندوختن تجارب و مهارت‌ها و نیز به تکامل ابزار کار کمک بسزایی کرد. این همکاری ساده در کار، به انسان ابتدایی فرصت داد وظایفی را به عهده گیرد که انجامش به تنهایی هرگز برای او امکان نداشت. سپس این همکاری ساده تدریجاً جای خود را به همکاری پیشرفته‌تری داد که مبتنی بر تخصص اعضاء جامعه در نوع معینی از کار بود.

تشکیل نظام طایفه‌ای
تکامل نیروهای مولد سبب دگرگونی تازه‌ای در سازمان جامعه بشری گشت. گله انسان‌های ابتدایی جای خود را به گروه مولد پابرجاتری - یعنی طایفه clan داد. اعضای هر طایفه در جریان کار مشترک، تقسیم طبیعی کار میان مردان و زنان و وظایف مشترک آنها در داخل جماعت یا یکدیگر خویشاوندی می‌یافتند.

تغییرات حاصله در مناسبات زناشویی و روابط خویشاوندی برای تکامل طایفه اهمیتی بس بزرگ داشت. طایفه ابتدایی از دستجات پیشین کوچکتر بود زیرا با توسعه نیروهای مولد دیگر همکاری دایمی عده زیادی از افراد در امر تولید ضرورتی نداشت. لیکن هنوز هم تجمع موقتی چند طایفه در قبیله‌ای بزرگ برای به دام انداختن حیوانات عظیم و جز آن مورد نیاز بود.

پیدایی جماعت‌های قبیله‌ای بزرگتر، وجود زبان مشترک و تا اندازه‌ای طرز زندگی مشترک را ایجاب میکرد. روابط بی‌بندوبار جنسی که از گله‌های حیوانی به ارث رسیده بود و ویژه گله‌های ابتدایی انسان بود در این زمان جای خود را به برون همسری Exogamy یعنی منع ازدواج در داخل طایفه داد. این امر موجب استحکام روابط میان طایفه‌ها شد که سپس به ازدواج درون همسری Endogamy یعنی مجاز بودن ازدواج فقط در محدوده قبیله‌ای معین - بیش از پیش تقویت گشت.

ضرورت حیاتی منع ازدواج میان خویشاوندان بطور عینی و مستقل از شعور انسان پدید آمد. البته ازدواج هنوز ماهیتی گروهی داشت لیکن بتدریج تحریم‌هایی در روابط جنسی میان والدین و فرزندان و برادران و خواهران در روابط متقابل

که میان زنان و مردان قبیله وجود داشت پدید می‌آمد.

بدین گونه در جریان کار و همزمان با تکامل نیروهای مولد و مناسبات تولید، جامعه روز بروز از صورت يك سازمان گله‌وار دور شده و شکل سازمانی تولیدی - طایفه یا کلان - بخود گرفت.

مناسبات تولیدی

در داخل طایفه

مناسبات تولیدی خواه در گله‌های ابتدایی و خواه در طایفه، مبتنی بر سطح تکامل نیروهای مولد جامعه بود. ابزارهای ابتدایی و سطح ناچیز تکامل نیروهای

مولد، شرکت تمامی اعضای جماعت را در تولید ارزش‌های مادی ایجاب می‌کرد.

مناسبات تولیدی عبارت بود از کار مشترک انسان‌ها با هم و برای هم. تمام اعضای جامعه در تولید ارزش‌های مادی شرکت داشتند و هر کس بنا بر استعداد خود کار میکرد و محصول خود را به جامعه تحویل میداد.

هر گروه از مردم در قلمرو معینی میزیست. زمین و تمام ثروت‌های آن که وسایل اصلی تولید بود مشترکاً مورد استفاده قرار می‌گرفت. یعنی بطور کلی متعلق به جماعت (کمون) بود.

شکار و گردآوری خوراک که یگانه منبع معاش انسان ابتدایی بود هیچ نوع مالکیت دیگری بر زمین بجز مالکیت اشتراکی ایجاب نمی‌کرد. مالکیت اشتراکی بر وسایل تولید زائیده سطح ابتدایی نیروهای مولد بود. ابتدایی بودن نیروهای مولد جامعه ایجاب می‌کرد که همه این نیروها پیوسته در جهت تولید ضروریات اساسی زندگی بکار افتند.

قدرت انسان ابتدایی به وجود جماعت و کار مشترک آن بستگی داشت مالکیت اشتراکی بر وسایل تولید پایه مناسبات تولیدی نظام اشتراکی آغازین بود.

سطح نازل تکامل نیروهای مولد، خصیلت اجتماعی کار و مالکیت مشترک وسایل تولید، تقسیم مساوی ارزش‌های مادی را ایجاب می‌کرد. تمام ارزش‌های

مادی که محصول کار جمعی اعضای جماعت بود بطور مساوی میان همه آنها تقسیم می‌گشت. هرگونه تخلف از این توزیع، بمعنای مرگ بسیاری از اعضاء جماعت بود زیرا خوراك به اندازه‌ای نبود که نیازهای حیاتی آنها را برآورد. همه اعضاء طایفه به تساوی در تولید شرکت جسته و تمامی وسایل و ثمرات تولید متعلق به همه آنها بود.

جامعه ابتدایی، جامعه‌ای بدون طبقه و بدون بهره‌کشی بود.

میدانیم که تکامل نیروهای مولد سبب تقسیم کار میان

مادر سالاری

زن و مرد شد. اختراع ابزارهای جدید تولید این

امکان را بوجود آورد که ضرورت شرکت تمام اعضاء طایفه در همه امور تولیدی - شکار، گردآوری میوه و ساختن اشیاء گوناگون از بین برود. بدین گونه تکامل نیروهای مولد تا آن اندازه موجب افزایش بازدهی شد که جماعت توانست کوشش‌های خود را در تولید نیازمندی‌های حیاتی تقسیم بندی کند. اکنون دیگر مردان بیشتر وقت خود را صرف شکار می‌کردند و زنان به خانه‌داری و تهیه پوشاک و بذرافشانی، جمع‌آوری گیاهان خوردنی و تهیه خوراك مشغول بودند.

بدین گونه فعالیتی که زنان در خانه انجام میدادند منبع قابل اعتمادتر و

منظم‌تری برای زندگی بشمار میرفت زیرا شکار که حوره فعالیت مردان بود اغلب تصادفی بود و نمی‌توانست پیوسته خوراك افراد طایفه را تأمین کند. این موضوع نقش زنان را در حیات اقتصادی طایفه بالا برد و آنان را به مقام رهبری رساند.

این که زنان در محل سکونت طایفه و یا در نزدیکی آن بکار می‌پرداختند

در برقراری این نظام در سازمان طایفه‌ای تأثیر بسیاری داشت. زنان بصورت ارباب دائمی خانه‌های مشترک درآمدند.

وجود ازدواج گروهی نیز موجب تقویت بیشتر نقش زن در داخل طایفه

گشت. زیرا به موجب این نوع ازدواج، فقط مادر کودکان معلوم بود. بدین گونه

مادر یگانه جد طایفه بشمار میرفت. وی ارباب خانه اشتراکی و چهره اصلی و نگینی بود که سایر افراد طایفه یعنی تمام آنهایی که از سوی مادر خوبشاوندی داشتند به دوروی حلقه میزدند. همه این عوامل موجب تقویت نقش اجتماعی و برتری مادر شد. این طایفه را طایفه مادر سالار Matriorch و این نظام و سازمان اجتماعی را نظام مادر سالاری خوانند.

www.KetabFarsi.com

فصل چهارم

مرحله متکامل نظام اشتراکی آغازین

درجه تکامل نیروهای مولد

در ۱۴ یا ۱۳ هزار سال پیش از میلاد، نیروهای مولد بدین گونه به تکامل خود ادامه می داد. ابزارهای سنگی تکمیل گردید، انسان صیقل دادن و سوراخ

اختراع ابزارهای جدید

کردن سنگها را آموخت و توانست از آنها چاقو، تبر، سرنیزه و پیکانهای نسبتاً سبک و مناسبی بسازد. انسان برای ساختن ابزار کارش آغاز به ترکیب مواد گوناگون کرد. او آموخت که قطعات نوکدار برندهای از سنگ چخماق را در میلههای چوبی و استخوانی قرارداده و بسیاری ابزارهای جدید مانند تبر، چاقو، خنجر، نیزه و خدنگ که عبارت از نوک تیز چخماق و میله چوبین سبک بود بسازد.

بزرگترین اختراع این دوره تیر و کمان بود. این اسلحه قویترین و دوربردترین اسلحه‌ای بود که انسان تا آن زمان در اختیار داشت. اکنون بشر میتواند دشمن یا یک حیوان شکاری را از فاصله دورتری بزند و اگر تیرش

به هدف نمی خورد می توانست تیر دیگری بسوی او رها کند. اختراع تیر و کمان انسان را در جنگ به ضد نیروهای طبیعت باری کرده و اهمیت شکار را در زندگی اجتماعی بسیار بالا برد. شکار هر آنچه را بشر برای ادامه زندگی بدان نیاز داشت در اختیارش قرار داد: گوشت، پوشاک ساخته از چرم و پوست و مواد خامی مانند شاخ و استخوان برای ساختن اسلحه و ابزار کار.

اهمیت اقتصادی ماهی گیری، با استفاده از قلابهای استخوانی، نیزه بلند و تور افزایش یافت. استفاده از ابزارهای جدید بر بازدهی کار افزود. انسان اندکی پیش از آنچه برای ارضای نیازهای آنی اش لازم بود تولید میکرد اکنون انسان می توانست بخشی از طعمه ای را که به دام انداخته بود برای روز مبادا کنار گذارد. اختراع ظروف گلین و چوبین به او امکان داد مواد خوراکی را برای زمان درازتری انبار کند. او می توانست خوراکش را نیز در این ظروف پخته و آنها را قابل هضم گرداند و منابع خوراکی خود را بیش از پیش گسترش دهد.

این همه، به انفراد بشر امکان داد تا زمان درازتری در یک منطقه بگذراند. در این زمان انسان آغاز به ساختن خانه های چوبین دائمی کرده به تدریج طرز زندگی خانه بدوشی را به کنار افکند.

افزایش بازدهی کار به انسان فرصت داد تا نوع

کشاورزی

تازه ای از تولید را که مستلزم صرف وقت بیشتری

بود بوجود آورد. رشته تولیدی تازه، کشاورزی و دام پروری بود و هنگامی آغاز شد که بازدهی کار تا آن اندازه بود که بشر می توانست برای زمان درازی با محصولات دیگر و ذخایری که انبار کرده بود زندگی کند تا غلات، به عمل آمده و حیوانات تولید مثل کنند.

ولی تولید در نواحی گوناگون از راه های متفاوت تکامل یافت.

در آستانه تمدن، قبائلی که در مناطق حاصلخیز زندگی میکردند، به گردآوری گیاهان خوردنی پرداخته و این گیاهان مهمترین بخش رژیم خوراکی

آنها را تشکیل می‌داد. این قبایل به تدریج به صورت قبایل کشاورزی درآمدند. انسان با انتخاب بهترین گیاهان و ایجاد شرایط مناسب در خاک و حتی در بعضی موارد با پیوند گیاهان، انواع بهتری از آنها را بدست آورد. این گذار تدریجی از گردآوری خوراک به کشاورزی نخستین، با اختراع ابزارهای ویژه شخم زمین مانند بیل چوبی - که با چاقوی چخماق تیز و با آتش نیمسوز می‌شد - و نیز تجارب و مهارت‌های حاصله طی دوران گردآوری خوراک عملی گشت.

کشاورزی هنگامی بوجود آمد که زنان قبایل ابتدایی آغاز به کاشتن ارض کردند زیرا علفهای هرز مانع رشد آن نمی‌شد. چاودار، جو، گندم و جز آن از جمله نخستین گیاهانی بودند که انسان به کشف آن توفیق یافت. هنگامی که بشر دریافت گیاهان در زمین زیر و رو شده و نرم، بهتر رشد می‌کنند با مواظبت زیاد و در آغاز با یک چوب نوک تیز و سپس با ابزار مخصوص یعنی بیل سرکچی که دسته بلند داشت و به انتهای آن سنگ چخماق تیزی متصل بود آغاز به شخم زمین کرد. انسان برای درو کردن، داسی را بکار می‌برد که از یک تنه چوبین ساخته شده و قطعات برنده چخماق در لبه آن قرار داده شده بود.

بعدها کشاورزی منبع اصلی تأمین زندگی اکثریت قبایلی شد که در بین‌النهرین، دره نیل، مصر، فلسطین، ایران، بخش جنوبی و دنی پر (واقع در اتحاد شوروی) میزیستند.

در جامعه ابتدایی، انسان راه استفاده از اکثر محصولات کشاورزی ای را که ما امروز می‌شناسیم، میدانست. قبایل بومی آمریکا در آغاز به گردآوری خوراک اشتغال داشتند. آنها با پیشرفت کشاورزی، انواع خوردنی ذرت و سیب زمینی - البته نوع وحشی آن - را که در آمریکا یافت می‌شد گسترش دادند. گذار به کشاورزی، وابستگی بشر را به طبیعت کاهش داد. زیرا بازدهی بیش از پیش کشاورزی، به او امکان داد بخشی از محصولات را برای مصرف آینده انبار کند. با پیدایش کشاورزی، دامنه کار و فعالیت بشر به میزان زیادی گسترش یافت. انسان تجارب و مهارت‌های تازه‌ای بدست آورد. دانش او بقوانین طبیعت ژرف‌تر گشت و ابزارهای نوینی آفرید.

همزمان با گسترش کشاورزی ابتدائی، دامپروری

دامپروری

ابتدائی نیز پدید آمد. شکار حیوانات از طریق

به دام انداختن آنها، نخستین گام در راه اهلی کردن حیوانات بود.

حیواناتی را که به بخشهای محصور می‌رمیدند، دیگر نمی‌گشتند بلکه

از آنها بصورت ذخائر زنده گوشت نگهداری می‌کردند. در آغاز، دوران

اسارت آنها کوتاه بود ولی گاهی آنها را مدت درازتری نگه‌میداشتند و

سرانجام به تکثیر نسل آنها پرداختند.

دامپروری عامل مهمی در تکامل سازمان بدن انسان بود، زیرا بشر هنگام

شرایط نامساعد برای شکار نیز از حیث گوشت تأمین بود. نخستین دامپروران

آسیا، آفریقا و اروپا از چارپایان خود بمنزله منبع گوشت، شیر، پوست و

پشم سود می‌بردند. سگک نخستین حیوانی بود که بوسیله انسان اهلی شد. در

شش تا پنجهزار سال پیش از میلاد انسان گاو، گوسفند، بز و خوک را اهلی

نمود. در طی این دوره در مصر، آسیای صغیر، آسیای مرکزی، هندوستان، چین

و اروپا رام کردن حیوانات متداول بود بعدها گوزن شمالی و لاما - یعنی تنها

حیوانات امریکای جنوبی که قابلیت اهلی شدن داشتند اهلی گشتند.

ولی در حالیکه برخی قبایل بتدریج کشاورزی و دامپروری را بمنزله

شیوه زندگی خود برگزیدند سایر قبایل بصورت شکار گروگردآورنده خوراک

باقی ماندند. قبایل مذکور در مناطق نامساعدتر شمالی‌ترین منطقه کره زمین،

امریکا، جنوب هندوستان، آفریقا، هندوچین و جز آن سکونت داشتند.

در این مناطق نیز بردغم وجود شرایط سخت طبیعی - نیروهای موالد

تکامل یافت، انسان به تکمیل تیروکمان پرداخت و در استرالیا بومرانگ^۱ را

اختراع کرد. وی طرز ساختن انواع گوناگون دام را آموخت و شیوه‌های

1 - Llama شتر بی‌کوهان مخصوص امریکا

2 - Buomrang چوب خمیده مخصوصی که پس از پرتاب بجای نخستین

خود برمی‌گشت

بهتری برای دباغی، استفاده از استخوان و شاخ بوجود آورد.
 انسان گیاهان خوردنی بیشتری را کشف کرد و استفاده از بعضی آنها
 را برای مقاصد درمانی نیز آغاز کرد. از نخ و ریسمان حاصله از الیاف برخی
 گیاهان برای ساختن تور، پوشاک و کیسه و جز آن استفاده شد.
 شکارگران و گردآوران خوراک هنوز تا اندازه زیادی به طبیعت وابسته
 بودند لیکن آنها نیز تدریجاً با استفاده از تجارب و مهارتهای خود و نیز با
 استفاده از دست آوردها و مهارتهای قبایل همسایه از روشهای پیشرفته تری سود
 برده و ابزارهای تازه تری ساختند.

مناسبات تولیدی در مرحله متکامل نظام اشتراکی آغازین

تغییراتی که در جریان تولید روی میداد، سازمان
 جوامع بشری را پیش از پیش دگرگون کرد. گذار
 تدریجی به شیوه یکجانشینی، روابط کهن
 خوبشاوندی میان طایفه‌ها را استحکام بخشید و
 روابط تازه‌ای نیز بوجود آورد. روابط اقتصادی و تولیدی نیز تحکیم شد.
 طایفه‌های همسایه برای دفاع در برابر حیوانات وحشی، حفظ انبارهای خوراک
 و محافظت خود از حملات قبایل بیگانه با یکدیگر متحد شدند. روابط میان
 طایفه‌ها منجر به پیدایش قبایل - گروههای بزرگی از مردم که از اتحاد چند
 طایفه بوجود آمده بودند - شد.
 در نتیجه روابط تنگاتنگ قبیله‌ای، مالکیت قبیله بوجود آمد. قبیله،
 منطقه‌ای را که محل سکونتش بود و در آن به شکار، ماهیگیری و جز آن می‌پرداخت
 و نیز تمام منابع موجود در آن منطقه را بمنزله ثروت خود میدانست. رودها و
 جنگلها، تپه‌ها و سلسله کوهها بمنزله سرحدات طبیعی میان قلمروهای قبایل
 گوناگون محسوب می‌گشت.

استحکام روابط
 اقتصادی و تولیدی
 درون جامعه

آمیزش طایفه‌ها و قبایل گام مهمی برای انتشار بیش از پیش اختراعات و مهارت‌های بشر بود. تشکیل قبایل و ترکیب آنها بصورت اتحادیه‌های قبایل بعدها منجر به پیدایش زبان و فرهنگ واحد شد.

قبیله در حالیکه شکل گسترده‌تر سازمان اجتماعی بود تقسیم‌بندی خود را به طایفه‌های خویشاوند حفظ نمود. هر طایفه در اتخاذ تصمیم درباره مسائل مربوط به زندگی خود تا اندازه چشم‌گیری استقلال خویش را محفوظ داشت. قبیله، مالکیت هر طایفه را برسمیت می‌شناخت (هر طایفه شکارگاه مخصوص بخود داشت). بدین‌گونه پیدایش شکل گسترده‌تر اتحادیه یعنی قبیله - حدود مالکیت جمعی را گسترش داد.

شکل مالکیت جمعی وسائل و ابزارهای تولید با سطح تکامل نیروهای مولد جامعه مطابقت داشت. کشاورزی و دامپروری ابتدائی هنوز منائی برای هیچ نوع مالکیت بجز مالکیت مشترک بوجود نیاورده بود زیرا مشکلات طبیعی، ذراعت با ابزارهای ابتدائی (تیر سنگی برای پاک کردن جنگل‌ها، پیل سرکنج چوبین، چوب نوبک تیز برای کندن زمین) و شیوه راندن حیوانات به محوطه محصور، بدون همکاری همه اعضای طایفه یا قبیله غیرممکن بود. کار دسته‌جمعی، مالکیت مشترک بروسائل اساسی تولید - زمین، شکارگاه، پناهگاه قایق و جزآن - را ایجاد می‌نمود. وظایف خانهداری نیز به طرز اشتراکی انجام می‌گرفت زیرا هنوز مردم در خانه‌های اشتراکی می‌زیستند و گاهی چند صد نفر در یک خانه واحد زندگی می‌کردند.

در این زمان گرچه وسائل اساسی تولید در مالکیت مشترک بود، به علت تفاوت جسمانی اشخاص (از حیث قدرت جسمانی و اندام) نیاز به داشتن ابزارهای شخصی بوجود آمد.

بزرگان قبیله و شورای بزرگان که برگزیده اعضا سازمان قبیله‌ای جماعت بود، تصدی همه امور مربوط به طایفه و قبیله را به عهده داشتند. نفوذ هر رئیس قبیله به خصوصیات فردی او - یعنی

تجارب او، مهارتش در شکار، شجاعت او در جنگ و خردمندیش - بود. ریاست موروثی نبود. و کاملاً تابع نظر عموم بود. رئیس قبیله را همواره می توانستند عوض کنند. وی از جهت دارایی شخصی، بهیچوجه تفاوتی با افراد قبیله خود نداشت.

بدین گونه در نظامهای اجتماعی آغازین هیچ مؤسسه‌ای شبیه دولت وجود نداشت و حکومت قبیله و طایفه مبتنی بر نوعی دموکراسی بود یعنی شرکت مساوی تمام اعضاء جامعه (طایفه یا قبیله) در امور مربوط به خود. این نوع سازمان با مناسبات تولیدی آن زمان بطور کلی مطابقت داشت.

منشاء فرهنگ
همزمان با تکامل مغز بشر، توانایی او نیز برای باز آفرینی تصاویر اشیاء یا پدیده‌های خاص پیرامونش حتی اگر نمی توانست آنها را در لحظه‌ای معین عیناً به بیند بیشتر شد. این کیفیت مغز بشری انگیزه نخستین کوششهای وی برای باز آفرینی این اشیاء تصویری، به صورت اشکال و تصاویر خاص گشت.

انسان نتواند مثال می کوشید اشیاء آشنا را به کمک خطوط و دندانه‌های متصل ترسیم کند. ولی مغز انسان هنوز به اندازه کافی تکامل نیافته، دستهایش مهارت کافی نداشت و ابزارهایی که وی می کوشید بکمال آنها تصورات خود را تجسم بخشند، بسیار ابتدائی بود تا زمانی که اندامهای انسان بویژه دستهای او در جریان کار به درجه عالی تکامل نرسیده و ابزارهای کارش تکمیل نگردیده بود هنوز نمی توانست اشیائی را که می دید ترسیم کند.

شکل بندی صخره‌ها و پرتگاه‌های عجیب، انسان ابتدائی را بیاد حیوانات گوناگون می انداخت. او می کوشید این شباهت را با تغییر شکل و رنگ آمیزی آنها بیشتر کند. بعدها انسان آغاز به کشیدن تصاویر منایر انسانها و صحنه‌های گوناگون زندگی روی دیوار غارها و صخره‌ها نمود. اینها نقش‌های خطی ساده‌ای بودند که گاهی نیز با رنگهای ساخته شده از نمک‌های معدنی رنگ آمیزی می شدند. این نقشها عبارت بودند از صحنه‌های واقع گرایانه شکار، شکل حیوانات و اشیاء آشنای دیگر. مضمون این نخستین نقشها و شیوه ترسیم آنها

ملهم از زندگی آن دوران و بازتاب ادراکی بود که انسانها در آن هنگام از طبیعت داشتند. هنر از همان آغاز عبارت بود از بازآفرینی تصاویری که انسان در زندگی واقعی با آن برخورد می کرد به شیوه ها و وسائل گوناگون هنری.

انسان با رسیدن جامعه ابتدائی به اوج تکامل خود، توانست تصاویر کم و بیش دقیقی از اشیاء گوناگون و پدیده های طبیعی و جز آن بیافریند. لیکن دامه دانش او هنوز در تنگنای شکل ظاهری پدیده ها و اشیاء محبوس بود. او هنوز نمی توانست به گوهر این اشیاء و بستگی و ارتباط متقابل میان آنها راه یابد.

تکامل کار، انسان را به تماشاگر تیز هوش طبیعت
مبدل ساخت. مشاهدات وی انگیزه نخستین کوشش
های او برای شناخت زندگی گشت، ولی تکامل

نخستین مفاهیم
مذهبی

جسمی او، تجربه و دانائیش از طبیعت برای بدست آوردن شناسائی درستی از واقعیت ناکافی بود. انسان ابتدائی نمی توانست خویشاوندی و پیوند میان پدیده های طبیعی و تأثیر آنها را بر هستی انسانی درک کند. وسائل او برای این کار بسیار ناقص بود و پیوسته بناتوانی خود پی می برد. به هنگام بلایای طبیعی (سیل، انفجارات آتش فشانها، آتش سوزی جنگلها، خشکسالی و قحطی و جز آن) بر اثر این ناتوانی و نادانی از قوانین طبیعت، این احساس به او دست می داد که در ماورای طبیعت نیروهای مخوفی وجود دارند که بر سراسر پدیده های طبیعی فرمان می رانند. بدینگونه، نخستین مفاهیم مذهبی تشکیل شد که عبارت بود از تجسم فانتزی گونه و مسخ شده نیروهای کاملاً واقعی در ذهن انسان ابتدائی، نیروهایی که بروی حکومت میکردند.

باستان شناسی ثابت کرده تا پیش از پنجاه تا چهل هزار سال قبل هیچ گونه مفاهیم مذهبی وجود نداشته است. چون انسان همواره در معرض حملات حیوانات وحشی بود و ادامه زندگی وی به بود و نبود شکار وابسته بود، او سرانجام برای حیوانات وحشی نیرویی فوق طبیعی قائل شد. انسان تصور

می‌کرد که حیوانات و آدمیان اجداد مشترکی داشته‌اند و حیوانات یا قراردادن گوشت خود در اختیار انسان زندگی وی را محافظت می‌کنند. انسانهای ابتدایی که علل مرگ و زندگی را نمی‌دانستند معتقد بودند که اگر استخوانهای حیوان حفظ شود می‌توان با سحر و جادو او را بار دیگر زنده ساخت. این تصورات عجیب در بازه جد حیوانی و پشتیبانی وی از وظایف و وابستگی و پیوند ناگسستی اعضای آن یا حیوان مزبور توتمیسم^۱ نام دارد. بعدها انسانهای نخستین، درختان و گیاهان را نیز مانند حیوانات بمنزله توتم‌ها - یعنی اجداد و نگهبانان خود بشمار آوردند. انسان احساس می‌کرد به کمک توتمی که بنا به تصور وی ضامن زندگی و حفظ او در برابر حیوانات وحشی و توفیق در شکار بود، نیازمند است و می‌کوشید نظر توتم خاص خود را بخود جلب کرده نیازهای خویش را با او در میان گذارد. این اعمال، بتدریج شکل مراسم عبادت بخود گرفت.

شایع‌ترین شکل مذهبی آنی میسم^۲ بود. آنی میسم عبارت بود از اعتقاد به يك «وجود معنوی» غیر مادی و نامرئی که دارای نیروهای عظیم فوق طبیعی بود (اعتقاد به وجود ارواح خیر و شر، شیاطین، خدایان و جز آن). آنی میسم ناشی از نادانی انسان نسبت به منشاء پدیده‌های طبیعی بود. انسان این پدیده‌ها را شبیه خود و دارای روح می‌پنداشت و به آنها همچون موجوداتی غیر مادی با خصوصیات بشری و قدرت فوق طبیعی می‌نگریست. بدینگونه رعد و برق، طوفان، رودخانه و جنگل همه دارای روح بودند (دیوهای جنگلی و پریان آبی و جز آن). آنی میسم، شامل اعتقاد به تولد و مرگ ارواح نیز بود.

این اعتقاد به نیروهای سحرآمیز و فوق طبیعی که در تعیین مسیر زندگی بشر دخالت دارند کار را به جعل طلسم و جادو کشانید. رقصهای جنگلی که در آغاز چیزی بیش از هیجان غریزی پیش از نبرد نبود بعدها معنی سحرآمیزی

1- Totemism.

2- Animism

بخود گرفت و مراسم عبادتی که به اعتقاد آنها قدرتی سحرآمیز داشت اکنون
 به صورت رقص درآمد بود. مهرداروها که در آغاز وسیله‌ای برای جلب همسر
 دلخواه بود بعدها قدرتی فوق طبیعی و سحرآمیز یافت. جادوگری شفابخش
 ناشی از تأییراتی بود که بشر از برخی معالجات ساده (مصلد خون و جز آن)
 و استعمال داروهای گیاهی در کمک به شخص بیمار پذیرفته بود. سحر و جادو
 عبادت بود از اعتقاد به اینکه انسان می‌تواند نیروهای فوق طبیعی را احضار
 کند. فیتیشیسم^۱ شکل مذهبی دیگری بود که به برخی اشیاء واقعی نیرویی
 فوق طبیعی می‌بخشید. مردم آن اشیاء را می‌پرستیدند و معتقد بودند که آنها
 قادرند که انسانها را تحت نفوذ خود گیرند. از این رو قبایل استرالیایی و اقوام
 دیگر که علل تولد و مرگ را نمی‌دانستند معتقد بودند که حیات هر شخص در
 سنگی کوچک یا قطعه چوبی قرار گرفته است و اگر این سنگ یا چوب از
 میان برود او نیز خواهد مرد.

از آنجا که انسان ابتدایی قادر به تبیین علل مرگ نبود. از مردگان ترس
 موهومی در دل داشت، به ویژه آنهایی که در دوران حیاتشان نیز مایه ترس او بودند
 مانند جنگجویان بیرحم، رؤسای قبایل و جز آن. به تصور او، اجساد یا حتی
 نساویر مردگان نیرویی فوق طبیعی در خود نهفته دارند. سپس تصور جهان
 فوق طبیعی دیگری که مسکن ارواح مردگان بود در انسان پیدا شد و تمایل به
 جلب حمایت نیروهای فوق طبیعی به صورت قربانی کردن در راه نیروهای
 مزبور درآمد.

بدین سان، پیدائی اعتقادات مذهبی ابتدایی، معلول عجز و ناتوانی کامل
 انسانها در برابر طبیعت بود. این اعتقادات نیز به نوبه خود به ادامه این
 ناتوانی کمک کرد زیرا مانع شناسائی واقعی او از جهان می‌بود و کند و کاو
 او را درباره پدیده‌های طبیعی منحرف می‌کرد و از تکامل وی جلوگیری می‌نمود.

زوال نظام اشتراکی آغازین

نیروهای مولد در عصر مفرغ و آهن

اختراع ابزارهای فلزی
بر رغم تکمیل ابزارهای سنگی، بازدهی کار در همان سطح بسیار پائین باقی مانده بود. در فاصله ششمین تا چهارمین هزاره پیش از میلاد تحول بسیار مهمی در نیروهای مولد جامعه صورت گرفت. این تحول بر اثر استفاده از فلزات در ساخت ابزار بود. استفاده از ابزارهای فلزی، سطح نیروهای مولد را بالا برد و بر بازدهی کار بطرز چشم گیری افزود و سرانجام مناسبات تولید و زندگی بشر را بطور کلی دگرگون ساخت.

انسانهای ابتدایی، در جریان کاوشهای خود برای یافتن موادی که بوسیله آن ابزار کارشان را تکمیل کنند، به مس طبیعی دست یافتند. مس فلزی بود که زیر ضربات تبر چخماقی تغییر شکل می یافت. پس انسان از فلز برای ساختن تبر، چاقو، پیکان و سر نیزه سود جست.

انسان در شش هزار سال پیش از میلاد، در آفریقا، آسیای صغیر و هندوستان

طرز ذوب کردن فلزات را آموخت. وی طرز ساختن آلیاژهایی را از مس و قلع فرا گرفت. در آغاز مقدار فلزات طبیعی ناچیز بود و از آنجا که کیفیت آنها چندان خوب نبود؛ تا مدتها انسان از ابزارهای سنگی دست نکشید.

با استفاده از ابزارهای مسی و مفرغی و سرانجام آهنی، انسان توانست از سنگ، استخوان و چوب و شاخ حیوانات به طرز ماهرانه‌تری سود جوید. او به ساختن کج بیل، داس و ابزارهای دیگر پرداخت. در این هنگام بود که انسان آغاز به ساختن نخستین خانه‌های چوبی بزرگ خویش کرد.

انسان می‌کوشید حرکات دستهای خویش را به ساده‌ترین دستگاهها منتقل کند. بدینگونه بود که چرخ کوزه‌گری و نخستین چرخ‌های بافتندگی بوجود آمد. این دستگاههای ابتدایی کیفیت محصولات را بهتر کرد و بازدهی کار را به طرز قابل توجهی بالا برد.

بکار بردن ابزارهای فلزی در تکامل کشاورزی اهمیتی

تکامل کشاورزی

بس بزرگ داشت. در این هنگام، جامعه‌های کشاورز

در مصر، فلسطین، فلات ایران، دامنه ارتفاعات عراق، بخش جنوبی آسیای میانه و سپس در هندوستان، چین، آسیای صغیر، بالکان، مناطق جلگه - جنگلی اروپا، قفقاز و آفریقا در حال بوجود آمدن بود.

کشاورزی در مناطق خشک و کم آب فقط در دامنه ارتفاعات، نواحی پر باران و دارای جویبارهای کوهستانی و رودخانه امکان پذیر بود. در این مناطق بود که انسان به حفر کانالهایی برای رساندن آب به مزارع آغاز نهاد. در این زمان انسان می‌آموخت که سطح آب را بکمک سدبندی بالا برد و آب در منابع و مخازن مخصوص انبار کند. دست یابی به فنون آبیاری کمک کرد تا مناطق تازه‌ای زیر کشت قرار گیرد. گسترش زمینهای زیر کشت بر مقدار محصولات افزود. وابستگی کشاورزی به شرایط طبیعی نیز کمتر گشت.

کشاورزی در دره‌های حاصلخیز که دارای رودخانه‌های بزرگ بود از همه جا پیشتر

گسترش یافت. هر سال به هنگام طغیان رودخانه‌ها، مقادیر زیادی گل ولای به مزارع روی می‌آورد و مردم می‌توانستند سالیان متوالی از آن مزارع بهره‌برداری کنند. مردم فقط مجبور بودند کازال‌هایی جهت ذخیره سیلاب تعبیه کنند تا در فصول خشک برای آبیاری مزارع از آن استفاده شود. در مناطق کمتر حاصل خیز، انسان غالباً مجبور بود مزارع را تغییر دهد. او در منطقه‌معینی جنگلها را پاک کرده، ریشه و کنبه‌های درختان را می‌سوزاند و در آن فقط سالیانی چند به کشت می‌پرداخت. وقتی آن زمین حاصلخیزی خود را از دست می‌داد، مجبور بود به محل دیگری نقل مکان کند سپس مزرعه متروک تدریجاً پوشیده از درخت می‌شد، این شیوه در دنیای باستان همه جا شیوع داشت.

انسان برای بریدن درختان و کندن نهرها جهت آبیاری نیاز به ابزارهای فلزی داشت. در آغاز وسیله عمده او برای کشت زمین کج بیل سنگی بود ولی بعدها کج بیل فلزی جای آن را گرفت. در مناطقی که برای کشت مناسب بود. کشاورزی شغل اصلی مردم گشت.

در نقاطی که شرایط طبیعی برای کشاورزی مساعد

دامپروری

نبود دامپروری گسترش یافت. در هزاره پنجم تا

چهارم پیش از میلاد بسیاری از قبایل ساکن مناطق معتدل به پرورش بز، خوک، الاغ، گاو و انواع گوناگون بز کوهی مشغول بودند. بازده دامپروری از شکار بیشتر بود و قبایلی که در آغاز شکارگر بودند بویژه در جاگه‌ها، بتدریج به گله‌داری روی آوردند. در مناطقی که گله‌داری از کشاورزی سود بخشتر بود، برخی از قبایل کشت زارهای خود را رها کرده به گله‌داری پرداختند. کارایی قبایل گله‌دار تولید گوشت، شیر و لبنیات، پوست، پشم و مانند آن بود و محصولات قبایل کشاورز نیز عبارت بود از مقدار نسبتاً زیادی غله، سبزی، میوه و محصولات مشتق از آنها.

گله‌داران بیابان گرد نبودند. آنها مدت زمان درازی در منطقه محدودی باقی می‌ماندند تا هنگامی که مراتع آنها به اراضی بایر تبدیل شود. خشکسالی

های مکرری که بر اثر محو بیخچالها پیش آمد مراتب بسیاری را بسویزه در آسیای میانه از میان برد. مهاجرت قبایل گله‌دار آسیای میانه و شمال آفریقا به ویژه خاثر اهمیت است. این قبایل برخی اوقات در نواحی جلگه‌ای دره‌ها سکونت می‌یافتند و با جمعیت کشاورزی محلی در آمیخته به کشاورزی یا اختلاطی از کشاورزی و دامپروری می‌پرداختند. در مناطق دیگر، وضع به گونه دیگر بود: در این مناطق قبائل کشاورز به دامپروری گرائیدند. این جریان‌ها در برقراری تماس میان قبایل و طایفه‌های کشاورز و گله‌دار خاثر اهمیت بود. با اینهمه جریان عمومی جدایی قبایل گله‌دار از توده بزرگ جوامع طایفه‌های ابتدایی ادامه یافت.

تکامل کشاورزی و دامپروری گام مهمی در تکامل جامعه بود. انسان با کار مداوم خود اقسام تازه‌ای از گیاهان پدید آورد و انواع نوینی از حیوانات را اهلی کرده بر مقدار مواد حیاتی مورد نیاز خود بیش از پیش افزود. بازدهی کار در جوامع ابتدایی بالا رفت و این امر موجب تکامل سریع‌تر جامعه گشت.

تغییرات در مناسبات تولید

<p>تخصص یافتن قبیله‌ای مفروض در رشته معینی از تولید، نخستین تقسیم کار اجتماعی کار در تاریخ بشر بود. قبایل گله‌دار پیوسته بر آگاهی خود در دامپروری می‌افزودند و مهارت خود را در این رشته بیشتر می‌کردند و این خود به افزایش بازده کار منجر می‌گشت. قبایل کشاورز نیز روشهای خود را برای کشت زمین اصلاح کرده محصول بیشتری بدست می‌آوردند. این تخصص در کار، شرایط مساعدتری برای تکامل بیشتر وسایل و ابزارهای کار فراهم آورد که نتیجه آن افزایش بازدهی کار بود.</p>	<p>نخستین تقسیم اجتماعی کار</p>
--	---------------------------------

روابط میان قبایل دامپرور و کشاورز در تکامل نیروهای مولد تأثیر

فراوان داشت. قبایل کشاورز و گلهدار دنیای باستان، در همه نواحی نزدیک هم می‌زیستند و تجربیات، مهارت‌ها و اختراعات خود را با یکدیگر مبادله می‌نمودند. این پیوندها بویژه امکان داد حیواناتی مانند الاغ، گاو و اسب در کشاورزی و برای بارکشی مورد استفاده قرار گیرند و این انگیزه‌ای بود برای انسان در اختراع ابزارهای تازه. یکی از این ابزارها، خیش چوبین بود که برای نخستین بار در سه هزار سال پیش از میلاد در بین‌النهرین و ایران دیده شد. استفاده از حیوانات بارکش و ابزارهای جدید بر بازدهی کار بیش از پیش افزود.

بدین‌سان نخستین تقسیم اجتماعی کار بر اثر تخصصی شدن نیروهای مولد جامعه موجب تکامل بیشتر آنها و افزایش بازدهی کار گشت.

دومین تقسیم اجتماعی کار

تکامل بیشتر نیروهای مولد بطور عمده ناشی از استفاده وسیع از فلزات گوناگون در ابزار سازی بود. ابزارهای آهنی که چهارده قرن پیش از میلاد برای نخستین بار به کار برده شد، مقدار محصولات کشاورزی را بطرز چشم‌گیری بالا برد. انسان زمینهای قابل کشت خود را با کندن کنده‌های درختان و صاف کردن زمین برای ایجاد مزارع و چراگاه به کمک تیر و بیل‌های آهنی گسترش داد. خیش چوبین که دارای تیغه آهنین بود بتدریج جانشین کج بیل گشت.

بکار بردن ابزارهای فلزی تازه به تکامل ابزارهای قدیمی تر کمک کرد و تکامل پیوسته مهارت و تجربیات انسان را تضمین نمود.

ذوب فلز و فلزکاری، کوزه‌گری و سایر تلاشهای انسان مستلزم تخصص بود. پس ساختن کوره‌های آهن‌گری و چرخهای کوزه‌گری و جز آن ضرورت یافت. اختراع وسایل بفرنج‌تر همواره با بازدهی نسبتاً عالی کار همراه بود. ذوب فلز بویژه آهن مستلزم وجود گروهی از مردم بود که در ساختن ابزار و آلات فلزی تخصص داشته باشند. تکامل نیروهای مولد مستلزم تخصص افراد در رشته معینی بود.

بدینگونه، پیشه‌وران حرفه‌ای در صحنه اجتماع ظاهر شدند. آنها بطور عمده برای دیگران تولید می‌کردند نه برای خودشان. نخستین رشته‌های صنایع دستی که جنبه حرفه‌ای پیدا کرد عبارت بود از ذوب فلزات و تولید ابزارهای فلزی، کوزه‌گری و بافندگی.

پس، دومین تقسیم اجتماعی کارمیان کشاورزی و دامپروری از یکسو و صنایع از سوی دیگر صورت گرفت. دومین تقسیم اجتماعی کارمیان با زمانی بود که نیروهای مولد به سطحی رسیده بود که جامعه توان آن را یافته بود نیازهای همه اعضای جامعه از جمله آنهایی را که مستقیماً در تهیه خوراک شرکت نداشتند لیکن مانند سایر اعضای جامعه در کارهای مفید دیگر مشغول بودند تأمین کند.

نخستین تقسیم اجتماعی کار به تخصصی شدن

منشاء مبادله

اقتصاد قبایل گوناگون در دورشته اصلی: کشاورزی

و دامپروری منجر گشت. این تخصص، تفویض روابط میان طایفه‌ها را ضروری ساخت. گله‌داران دریافتند که آنها چارپایان، پوست، پشم، گوشت و سایر فرآورده‌های حیوانی اضافی دارند درحالیکه به غلات، سبزیجات و سایر فرآورده‌های کشاورزی نیازمندند. طایفه‌های کشاورز محصولات کشاورزی اضافی داشتند و خواهان فرآورده‌های دامپروری بودند. پس مبادله اقتصادی میان طایفه‌های گوناگون امری ضروری گشت.

پیش از نخستین تقسیم اجتماعی کار، مبادله امری تصادفی بود. هر چیزی که تولید می‌شد در داخل طایفه به مصرف می‌رسید. در این هنگام تنها آن محصولات که اضافه بر مصرف طایفه بود بطور تصادفی مبادله می‌گشت و از آنجا که محصولات نتیجه کار مشترک همه افراد طایفه بود و به همه آنها تعلق داشت مبادله نه بوسیله افراد بلکه بوسیله طایفه‌ها صورت می‌گرفت. اجناسی که از طریق مبادله بدست می‌آمد بمنزله ثروت همه اعضای طایفه محسوب شده و به تساوی میان آنها تقسیم می‌گشت، درست به همان گونه محصولات تولید شده در خود طایفه. دومین تقسیم اجتماعی کار سبب تکامل بیشتر مبادله گشت. زیرا پیشه‌وران

حرفه‌ای بیشتر اجناس خود را برای مبادله تولید میکردند، نه برای مصرف در داخل طایفه. چارپایان موضوع اصلی مبادله بودند. پس از آن فلزات، ابزارهای فلزی، سنگ‌های گران بها و جز آن مورد مبادله قرار گرفتند. در آغاز مبادله بصورت تعویض يك شيئي با شيئي ديگر انجام می‌گرفت بعداً این امر منظم‌تر شد و شکل مبادله کالا به خود گرفت یعنی مبادله از راه خرید و فروش. این امر هنگامی میسر شد که معادل عمومی بوجود آمد. بدین گونه همه محصولات آنی که به صورت کالا درآمد بودند با محصول معینی مبادله میشدند. این معادل مشترك در برخی نواحی چارپایان و در برخی دیگر میوه جات و نمک بود. بعدها، کالاهای مخصوصی نقش معادل عمومی به خود گرفت و بدین گونه پول بوجود آمد. فلزات گوناگون، پوست‌های کمیاب و جز آن بمنزله پول معادل عمومی - مورد قبول قرار گرفتند. با تکامل نیروهای مولد، مبادله منظم‌تر شد و بستگی تنگاتنگی به تولید پیدا کرد و نقش مهمی را در تکامل آن به عهده گرفت.

نخستین تقسیم اجتماعی کار، نه تنها سر آغاز پیدایش

پدر سالاری

مرحله جدیدی در تکامل نیروهای مولد بود، بلکه

تغییرات مهمی را در طرز زندگی جامعه اشتراکی آغازین سبب گشت. این تغییرات در آغاز در قبایل دامپرور روی داد.

مردان غالباً شکارگر یا چوپان بودند. از این رو در قبایل دامپرور، کار

مردان بمنزله يك عامل اقتصادی در جماعت، مفهوم تازه‌ای به خود گرفت و سرانجام منبع اصلی تأمین ارزش‌های مادی جامعه گشت و موقعیت آنها در قبیله تحکیم گردید. این پدیده موجب نظام پدرسالاری شد و سرانجام جانشین مادرسالاری گشت. این تغییرات در قبایل کشاورز دیرتر صورت گرفت و حرکت آن آهسته‌تر بود. هنگامی که کشاورزی به صورت کار اصلی آن قبایل درآمد، طایفه، نیرومندترین افراد - یعنی مردان را برای انجام کارهای سنگین تعیین میکرد تا اینکه دیری نپایید آنها نیروی کار اصلی را در کشاورزی تشکیل دادند و کار آنها در بهبود وضع مادی طایفه نقش تعیین کننده یافت. استفاده از حیوانات بارکش در کشاورزی

اهمیت مردان را در جماعت بالا برد و با تکمیل خیش که بکار بردن آن مستلزم نیروی بدنی زیاد بود، زراعت سرانجام کار انحصاری مردان گشت.

در این هنگام کار زنان بیش از پیش به خانه‌داری محدود شد و از حیث تولید ارزش‌های مادی طایفه نقش درجه دوم پیدا کرد.

با افزایش نقش مردان در تولید ارزش‌های مادی، موقعیت آنان نیز در خانواده و طایفه تغییر یافت زیرا رفاه و آسایش خانواده و طایفه بطور همده به کار مردان بستگی داشت.

∞ در مراحل نخستین جامعه پدرسالاری، مانند مادرسالاری، هر طایفه مالک مشترک زمین مسکونی، شکارگاه‌ها، مزارع و مراتع خود بود. همه اعضای طایفه حقوق مساوی داشتند و امور مربوط به افراد طایفه را مجمع عمومی حل و فصل می‌کرد. رئیس طایفه در مجمع عمومی که همه مردان و زنان بالغ با حقوق مساوی در آن شرکت داشتند انتخاب می‌شد. رئیس منتخب طایفه بهیچوجه وسیله ویژه‌ای برای اعمال زور در اختیار نداشت. نفوذ او تنها جنبه معنوی داشت. اعضای طایفه به او احترام گذاشته و تابع تصمیمات او بودند زیرا تجربه و اقتدار و مهارت او را قبول داشتند.

در موقع جنگ، طایفه رئیسی جنگی انتخاب می‌کرد که نفوذ او نیز مبتنی بر قدرت و تجربه شخصی او بود. او بوسیلهٔ اعضاء طایفه انتخاب می‌شد تا جنگ طایفه را علیه دشمنانش سازمان داده و رهبری کند. پس از پایان عملیات جنگی قدرت رئیس جنگی نیز از میان میرفت. این سازمان فعالیت‌های عمومی طایفه بمنزلهٔ دمکراسی طایفه‌ای شناخته می‌شود. دمکراسی طایفه‌ای یعنی اعمال قدرت همهٔ اعضای طایفه در جهت منافع عمومی آن بطور کلی.

بحران در مناسبات تولیدی اشتراکی آغازین

افزایش عمومی بازدهی کار طسی نخستین و دومین تقسیم اجتماعی کار به مرحله‌ای رسید که اعضای جامعه می‌توانستند نه تنها نیازهای آنی خود را تأمین

پیدایش تولید
اضافی

کنند بلکه توان آنها یافتند که مقادیری از محصولات خود را نیز ذخیره نمایند. محصولات را که اضافه بر میزان لازم برای بقای زندگی کارکن و خانواده‌اش تولید میشود محصول اضافی و کار لازم برای تولید آن را کار اضافی خوانند. تولید هنوز خصلت ابتدایی داشت. نیاز به زنده ماندن، همه احتیاجات مادی انسان را تعیین می‌کرد. انسان ابتدایی غالباً زندگی بخورد و نمیری داشت و فاقد محل ثابتی برای سکونت بود و پوشاک او بسیار ابتدایی بود.

تغییرات در توزیع محصولات

رسیدن انسان به سطحی از تولید که از نیازهای حیاتی فراتر می‌رفت و اندوخته‌ای نیز فراهم می‌آورد راه را برای تکامل بیشتر توأید هموار کرد. در این هنگام تکامل نیروهای مولد، رشد بازدهی کار جامعه بطور کلی و کار هر یک از اعضاء آن بطور جداگانه به سطحی رسیده بود که انسان مجبور نبود برای تهیه ضروریات حیاتی خود به صورت گروه‌های بزرگ کار کند.

تخصص یافتن در ابزارها و وسایل تولید و استفاده انفرادی از آنها، جدایی این گروه‌های بزرگ کار را تندتر کرد. چون اعضاء طایفه وظایف گوناگونی را انجام می‌دادند بازدهی کار متنوع بود. از این رو ارزش و اهمیت کار اعضاء منفرد و نقش آنها در جریان تولید متفاوت بود.

در تحت چنین شرایطی اصل توزیع مساوی که تا کنون اجباری و مبتنی بر همکاری متقابل و برابر اعضاء جامعه بود، دیگر نمیتوانست پاسخگوی تکامل نیروهای مولد باشد. از این رو اصل توزیع مساوی دستخوش تغییر شد. یعنی هر کس محصول بیشتر تولید میکرد، بیشتر دریافت مینمود.

اصل توزیع برابر متوقف شد، لیکن بازم برای مدتی پایه نظام اجتماعی بود زیرا تنها محصول اضافی بر حسب مقدار و ارزش کاری که افراد انجام داده بودند بین آنها تقسیم میشد.

تغییرات در نظام توزیع خصلت مترقیانه‌ای داشت زیرا انسان را تشویق میکرد که فعالیت خود را به رشته‌های جدید و مهمی گسترش دهد و بدین گونه

سبب تنگی پیشرفت جامعه گشت.

تضاد میان نیروهای مولد جدید و مناسبات تولیدی کهن

سرانجام پیشرفت نیروی مولد به جایی رسید که هر یک از اعضای جامعه با حد متوسط بازدهی کار می توانست نیازهای حیاتی خودش را به اندازه کافی تولید کند.

روش های جدید تولید، بویژه کاربرد خیش و کج پیل در کشت زمین، کار دسته جمعی گروه بزرگی از افراد را نه تنها زاید بلکه از نظر اقتصادی غیر عملی مینمود. گذشته از این، شیوه مزبور دیگر با سطح جدید تکامل نیروهای مولد نیز هماهنگی نداشت زیرا استفاده از ابزارهای جدید و تکامل یافته را محدود کرده و بشر را به قهقرا یعنی کار مشترک مبتنی بر کاربرد وسایل ناقص قدیمی میکشاند.

بدین گونه، میان مناسبات تولیدی و سطح جدید تکامل نیروهای مولد ناهماهنگی پدید آمد. مناسبات تولیدی کهنه که مبتنی بر کار دسته جمعی و مالکیت مشترک وسایل تولید بود، دیگر مانع پیشرفت بیشتر نیروهای مولد بود و استقرار مناسبات تولیدی جدید را اجتناب ناپذیر مینمود.

خانواده پدرسالاری

تحولات تازه در تولید، تغییراتی متناسب با آن در ساخت اجتماعی جامعه فراهم آورد. قبیله و طایفه به گروه های کوچکتری تجزیه شده و بصورت خانواده های پدر سالاری درآمدند سپس این خانواده ها به واحدهای اقتصادی مستقلی تبدیل گشتند. طایفه دیگری خویشتن را از دست داد. پیوندهای میان افراد طایفه جای خود را به روابط تازه میان خانواده های گوناگون داد. پیوند میان خانواده ها نیز بیشتر اقتصادی بود تا خونی. در جای طایفه های خونی^۱ جامعه های همجوار بوجود آمد که در سرزمینی مشترک میزیستند و هدف های اقتصادی مشترکی داشتند.

۱ - Blood clan. اعضای طایفه با یکدیگر خویشاوندی خونی داشتند (م)

پیدایش مالکیت خصوصی

جامعه نوین که مبتنی بر سرزمین و قلمرو ارضی
مشترک بود، برخی از مناسبات قدیم را حفظ کرد؛
بدین گونه که زمین - نیروی مولد اصلی جامعه کشاورزی
هنوز بمنزله ملك مشترك تلقی می شد، لیکن هر خانواده ای قطعه زمین معینی را
کشت می کرد و صاحب خانه و لوازم خانگی خود بود. در قبایل دامپرور گله ها
بتدریج در تملك خانواده های گوناگون قرار گرفت و هر کدام از آنها مقادیر
گوناگونی محصول تولید می کردند که دیگر خود بخود متعلق به تمامی جامعه
نیود تا بین اعضای جامعه به تساوی تقسیم شود. اکنون هر خانواده از ثمرات کار
خود بطور خصوصی برخوردار می شد. چارپایان، لوازم خانگی و وسایل و
محصولات گوناگون کار فردی نخستین اقلام اموال شخصی بودند.

در عین حال، جامعه مبتنی بر قلمرو ارضی مشترك، نطفه از هم پاشیدگی
خود را در درون خود میپروراند. خانه هر خانواده ملك شخصی آن خانواده
محسوب می شد و این با مالکیت مشترك زمین منافات داشت. گسترش این
مالکیت خصوصی تنها به بهای از میان رفتن اراضی مشترك ادامه توانستی
یافت.

پیدایش مالکیت خصوصی، موجب نوع تازه ای مبادله درون جماعت میان
خانواده های گوناگون بود.

مالکیت خصوصی تا زمانی که همه اعضای جامعه ابتدائی تنها با کار
مشترک همگانی خود قادر بودند نیازهای خویش را بر آورند، نمی توانست
وجود داشته باشد. با رشد نیروهای مولد و تقسیم اجتماعی کار در درون جماعت
هنگامی که کار انفرادی ثمر بخش گشت اعضای جماعت توانستند ثمرات کار خویش
را در بازار در معرض مبادله گذارند. آنها از حیث اقتصادی استقلال یافتند و
این استقلال به صورت استقرار نهاد مالکیت خصوصی متظاهر گشت.

جامعه مبتنی بر قلمرو ارضی مشترك، عبارت بود از گذار از جامعه مبتنی بر
مالکیت جمعی به جامعه مبتنی بر مالکیت خصوصی.

پیدایش بردمداری
رشد بازدهی کار که نتیجه تکامل نیروهای مسول
بود، موجب حق مالکیت بر خود تولیدکننده -

کارکن - گشت. هنگامی که انسان تنها میتواند با اندازه بخور و نمیر تولید کند بهره کشی انسان از انسان امکان پذیر نبود. از همین رو بود که معمولاً اسرا را میکشند. گاه، برخی از طایفه‌ها برای افزایش قدرت خود، یک اسیر جنگی را بصورت عضو کامل جماعت خود می‌پذیرفت لیکن با افزایش بازدهی کار شرایطی پدید آمد که به موجب آن اسیر جنگی می‌توانست بیش از آنچه مورد نیاز حیاتی او بود تولید کند.

با به کارگماشتن اسیران برای تأمین مایحتاجشان و به علت محروم بودن آنان از حق برداشت مساوی از محصول اضافی اجتماعی، بخشی از جامعه توانست ثمرات کار آنها را بخود اختصاص دهد و بدین گونه او را استثمار کند. از این پس دیگر اسیران کشته نمی‌شدند بلکه به صورت برده درآمد و به کارکنانی بدل می‌گشتند که فاقد هرگونه حقی بودند و طایفه تا زمانی آنها را نگه میداشت که قادر بودند محصولات اضافه بر مایحتاج ابتدائی خود تولید کنند. در غیر این صورت طایفه میتواند آنها را بکشد.

از هنگامی که ایجاد محصول اضافی امکان پذیر گشت، پیدایش بردگی پدیده‌ای منطقی بود لیکن پدیده مزبور به بهای تحلیل و نابودی جسمی و روحی کسانی که دست‌اندر کار تولید ارزش‌های مادی بودند تمام شد.

بدین گونه یکی دیگر از خصایص اساسی نظام اشتراکی آغازین - کار دسته‌جمعی و رفیقانه مولدین آن - از میان رفت. بردگان دوشادوش کارکنان آزاد کار میکردند لیکن از تمامی حقوق انسانی محروم بودند و همه زحمات آنها بیشتر بخاطر ایجاد محصول اضافی برای دیگران بود نه بر آوردن نیازهای اساسی خود آنها. بدین گونه کازبرده وار، یکی از منابع عمده ثروت گشت.

در آغاز، بردگان یا به همه اعضاء طایفه بطور کلی متعلق بودند و یا به خانواده پدرسالاری معینی، بعدها افراد متنفذتر طایفه، بردگان و سایر اموال مشترک دیگر را به تملک خویش درآوردند. بردگان جزو اموال خصوصی رؤسا و سایر بزرگان و اشراف طایفه محسوب شده و کار آنها ثروت بیشتری برای این اقلیت

فراهم آورد و سرانجام بر قدرت آنها بیش از پیش افزود.
 ظهور کاربرده‌وار، سرآغاز مرحله جدیدی در تکامل اجتماعی - دوران بهره‌کشی انسان از انسان بود.
 گذشته از استثمار کاربرندگان که مبتنی بر حقوق مالکیت کامل برده‌داران نسبت به بردگان و تمامی وسائل و ابزارهای تولید بود، جامعه هنوز از منبع دیگر ارزش‌های مادی برخوردار بود. منبع مزبور، کار اعضای طایفه‌زادین، دامپروران و پیشه‌وران مستقل - کار مبتنی بر مالکیت خصوصی کوچک وسایل و ابزارهای تولید بود.

اینک در جامعه - جامعه‌ای که در گذشته مناسبات
طبقات
 تولیدی آن مبتنی بر همکاری رفیقانه و مالکیت
 دسته جمعی وسایل و ابزارهای تولید بود، سه گروه اساسی به وجود آمده بود
 که هر کدام به طرز خاصی با وسایل و ابزارهای تولید بستگی داشتند.
 نخست بردگان بودند با محرومیت کامل از همه حقوق مالکیت که خود
 نیز جزیی از اموال اربابان خود - برده‌داران - محسوب میشدند.
 گروه دوم - برده‌داران بودند که ابزارها و وسایل تولید و نیز بردگان را در
 تملک خود داشتند. از این رو حاصل کاربرندگان متعلق به آنان بود.
 گروه سوم عبارت بودند از آزادگانی که از خود دارائی کوچکی داشتند
 که ناشی از کار خود آنها و مالکیت آنها بر وسایل و ابزارهای کوچک
 بود بخش بزرگی از این مالکان کوچک به تدریج خانه خراب شده و به برده
 تبدیل می‌گشتند، تعداد محدودی نیز ثروتمند شده و به طبقه برده‌دار
 می‌پیوستند. با اینهمه فشر مالکان کوچک یا آزادگان بازم به موجودیت
 خود ادامه می‌داد.

در این هنگام تکامل نیروهای مولد با مهمترین جنبه روابط تولیدی -
 چگونگی مالکیت بر وسایل و ابزارهای تولید - برخورد پیدا کرده بود. بر
 مبنای این رابطه، برای نخستین بار در تاریخ بشری جامعه به طبقات تقسیم شد.
 پیدایش مالکیت خصوصی و نابرابری در استفاده از ثروت اجتماعی

موجد تحولاتی در حقوق و وظایف اعضاء جامعه گشت. گروه ثروتمند حاکم، تمامی امور جامعه مبتنی بر همجواری را در اختیار خود گرفت و رهبری نیروهای نظامی طایفه را بدست آورد و این نیرو را بیشتر در جهت منافع خصوصی خود بکاربرد تا منافع طایفه. هدف گروه مزبور بدست آوردن ثروت بیشتر و اسارت یزدگان بیشتر بود. نابرابری اقتصادی، به دنبال خود نابرابری اجتماعی نیز بوجود آورد. نظام اشتراکی آغازین به مرحله نهایی انحطاط خود رسیده بود. دیگر کارآزادگان منبع اصلی ثروت نبود. جامعه اکنون وارد مرحله جدیدی از تکامل خود می شد و مناسبات اجتماعی - اقتصادی تازه ای در شرف تکوین بود.

فصل ششم

نظام‌های برده داری آسیا و آفریقا

طرز تولید اشتراکی آغازین - نظام اجتماعی جوامع ابتدایی - ناگزیر رو به زوال بود. ولی تحول تاریخی اجتناب ناپذیر نظام کهنه به نظام تازه - نظام برده داری - هرگز بدین معنی نبود که نظام تازه ناگهان خود را ظاهر کرده و بلافاصله مناسبات تولیدی کهنه را تغییر داد. نظام برده داری به موازات استحکام موقعیت طبقه برده‌دار - که در دامن نظام اشتراکی آغازین پرورش یافته بود - و گسترش برده داری، بتدریج پدیدار می‌شد.

نظام‌های برده داری ابتدا، در آسیا و آفریقا پدیدار شد. در مطالعه تکامل برده‌داری این قاره‌ها می‌توان از یکسو قواعد عام تشکیل روابط برده - داری را بطور کلی استنتاج کرد و از سوی دیگر جنبه‌های ویژه نظام مزبور را در این ممالک نشان داد.

برده داری قبیله‌ای و پدرسالاری

برده داری در طی دوران دراز حیات خود از مراحل چندی گذشته است. مرحله نخست برده‌داری اشتراکی بود که در دل نظام اشتراکی نخستین‌هنگامی که هنوز مالکیت اشتراکی وجود داشت پدیدار گشت. در این دوره، بردگان در تملک عمومی طایفه بودند. برده‌داری پدرسالاری نیز چیزی شبیه به این بود. برده‌داری پدرسالاری نیز از دوران نظام اشتراکی آغازین پدید آمد و مدتهای مدید با مناسبات مزبور و بقایای آن همزیستی داشته است زیرا در آن زمان تعداد بردگان چندان نبود و کار آنها نیز هنوز اهمیتی نیافته بود. در این دوره بردگی خصلتی نهانی داشت و غالباً زیر نقاب کمک به خویشاوندان و هم‌قبیله‌ها پنهان بود.

يك اسیر جنگی یا يك عضو تهیدست طایفه، خوراك بخور و نمیری از يك ثروتمند قبیله (غالباً رئیس یا جادوگر قبیله) دریافت می‌داشت و در عوض برده واقعی از می‌گشت. تکامل مفهوم مالکیت خصوصی برای دارندگان ثروت نه تنها «حق» تملک ارزشهای مادی بلکه «حق» تملک خود زحمتکشانشان را نیز بوجود آورد. افراد تهیدست قبیله یا اسیران جنگی نه تنها در واقع امر بلکه قانوناً نیز برده و جزء مالکیت بلامعارض ارباب خود شدند.

دشوارترین و خطرناک‌ترین کارها به عهده برده بود. گرچه وجود بقایای نظام اشتراکی در برخی جهات شدت کار بردگان را تخفیف می‌داد ولی با وجود این، زندگی آنان روز بروز تحمل‌ناپذیرتر می‌گشت. مالکیت خصوصی همه روابط خویشاوندی را بیرحمانه از هم گسست. قتل يك برده عضو قبیله و یا فروش او به قبیله دیگر خشم شدید اعضای قبیله را علیه ثروتمندان قبیله برمی‌انگیخت.

در این زمان، جنگها، تجارت برده و برده ساختن مفروضان و رشکته‌سابع اصلی بدست آوردن بردگان جدید بود.

این موضوع را با تفاوت‌هایی نه چندان چشمگیر، می‌توان در تاریخ کلیه